

متن پیاده سازی شده جلسه هشتاد و پنج سال سوم درس خارج اصول مباحث قطع و ظن - 18 فروردین 1388

بسم الله الرحمن الرحيم

مستحضرید که بحث ما در اعتبار خبر واحد در مصادیق احکام و موضوعات شرعی بود ما تفصیلی دادیم بین قضا و غیر قضا؛ در غیر قضا عرض کردیم که وثوق کفایت می کند اما در قضا عرض کردیم ما با یک اتفاقی مواجهیم که عدالت را لازم می کند در حالی که در نصوص گذشته غیر از این استفاده می شد و شش روایت را در همین راستا ذکر کردیم. بعد سوال کردیم چرا علما عدالت را لازم دانسته اند با اینکه در شش روایت عدالت اصطلاحی شرط نشده بود. به قرآن سری زدیم و سه آیه از آن را ذکر کردیم. امروز هم در خدمت چهار روایت هستیم که از آنها استفاده قید عدالت می شود مخصوصاً روایت اول که در آن عدالت معنا می شود.

روایت ابن ابی یغفور

من لا يحضره الفقيه؛ ج3، ص: 38 و 39

رُوي عن عبد الله بن أبي يعفورٍ قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام بم تعرف عدالة الرجل بين المسلمين (عدالت يك مسلمان بين مسلمين چگونه شناخته می شود؟) حتى تُقبل شهادته لهم و عليهم (تا شهادتش به نفع یا ضرر پذیرفته شود) فقال أن تعرفوه بالستر و العفاف (انسانی باشد غیر متجاهر باشد یعنی دریده نباشد) - و كف البطن و الفرج و اليد و اللسان (منظور نگهداری از حرام است) و تعرف (شناخته می شود این کف البطن) باجتناب الكبائر التي أوعد الله عز و جل عليها النار (گناه کبیره گناهی است که وعد آتش به آن داده شده است) من شرب الخمر و الزنا و الربا و عقوق الوالدين و الفرار من الزحف و غير ذلك و الدلالة (راهنمای) على ذلك كله (امور ذکر شده) أن يكون ساتراً لجميع عيوبه حتى يحرم على المسلمين ما وراء ذلك من عتراته و عيوبه و تفتيش ما وراء ذلك و يجب عليهم تزكيتُهُ (مراد از تزکیه: اگر قاضی کسی را نشناسد دیگری به قاضی بگوید این شخص آدم خوبی است) و إظهار عدالته في الناس و يكون معه التعاهد للصلوات الخمس إذا واطب عليهن و حفظ مواعيتهن بحضور جماعة من المسلمين و أن لا يتخلف عن جمعائهم في مصلاهم إلا من علة فإذا كان كذلك لازماً لمصلاة عند حضور الصلوات الخمس فإذا سئل عنه في قبيلته و محلته قالوا ما رأينا منه إلا خيراً - مواظباً على الصلوات متعاهداً لأوقاتها في مصلاة فإن ذلك يجيز شهادته و عدالته بين المسلمين و ذلك أن الصلاة ستر و كفارة للذنوب و ليس يمكن الشهادة على الرجل بأنه يصلي إذا كان لا يحضر مصلاة و يتعاهد جماعة المسلمين و إنما جعل الجماعة و الاجتماع إلى الصلاة لكي يعرف من يصلي ممن لا يصلي و من يحفظ مواعيت الصلوات ممن يضيع و لو لا ذلك لم يمكن أحداً أن يشهد على آخر بصلاح لأن من لا يصلي لا صلاح له بين المسلمين فإن رسول الله ص هم بأن يحرق قوماً في منازلهم - لتركيهم الحضور لجماعة المسلمين (توجه کنید در صدر اسلام عدم شرکت در نماز جماعت بدون عذر، یک نوع ارتداد محسوب می شد به خصوص در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله؛ ببینید ضرورت فقه می گوید به خاطر ترک یک مستحب پیامبر اکرم خانه کسی را آتش نمی زند و لذا حدیث باید توجیه شود. موید برداشت ما این است که در روایت داریم هرکس سه هفته در نماز جمعه شرکت نکند منافق است و ما باز می فهمیم که این روایت، برای زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است نه برای زمان ما) و قد كان منهم من يصلي في بيته فلم يقبل منه ذلك و كيف تقبل شهادة أو عدالة بين المسلمين ممن جرى الحكم من الله عز و جل و من رسوله ص فيه الحرق في جوف بيته بالنهار و قد كان يقول رسول الله ص لا صلاة لمن لا يصلي في المسجد مع المسلمين إلا من علة

در این روایت، مسلم فرض شده که شاهد باید عادل باشد و امام علیه السلام هم این ذهنیت را مخدوش نکرده اند. منتهی سوال ابن ابی یغفور از شناخت عدالت است.

استاد: این روایت در مورد معنای عدالت است ثبوتاً یا شناخت عدالت است اثباتاً؟ ظاهرش این است شناخت اثباتی مراد است.

استاد: آقایانی که می خواهند این روایت را مستند قرار دهند می گویند در این روایت اولاً شهادت مفروض گرفته شده است و این از سوال ابن ابی یعفور فهمیده می شود. اگر امام علیه السلام مخالف مفروضات ابن یعفور نظری داشت باید به او میفرمود تو عدالت را برای چه می خواهی وثاقت کافی است و... ثانیاً: عدالت در روایت معنا شده است؛ بلاخره اگر این ها معنای عدالت هم نباشد می دانیم عدالت از اینها خارج نیست.

نکته: مراد از اصرار در گناه، انجام دو مرتبه گناه است؛ البته ما در انجام دو یا سه مرتبه، تاملی داریم مخصوصاً اگر بین گناه ها فاصله زمانی باشد.

استاد: آقایان می خواهند از این روایت دو مطلب را استفاده کنند. 1: تفسیر ثبوتی عدالت 2. اعتبار عدالت در شاهد روایت دوم

الكافي (ط - دار الحديث)؛ ج14، ص: 604

كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْوَصِيِّ لِلْمَيِّتِ بَدِينٍ لَهُ عَلَى رَجُلٍ مَعَ شَاهِدٍ آخَرَ عَدْلٍ؛ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا شَهِدَ مَعَهُ آخَرَ عَدْلٍ فَعَلَى الْمُدَّعِيِ يَمِينٌ» ...

وَكَتَبَ أَوْ تَقَبَّلَ شَهَادَةَ الْوَصِيِّ عَلَى الْمَيِّتِ مَعَ شَاهِدٍ آخَرَ عَدْلٍ؛ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نَعَمْ، مِنْ بَعْدِ يَمِينٍ»  
در این روایت هم قید عدالت است.

استاد: البته این روایت یک اشکالی دلالتی دارد: بیان اشکال؛ با وجود دو شاهد عادل یمین هم ذکر شده در حالی که در کنار دو شاهد، یمین لازم نیست. البته من احتمال می دهم وصی عادل نبوده است و قسم برای جبران آن ذکر شده است.

روایت سوم

ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد؛ ج2، ص: 531

عن أبي عبد الله قال قال أمير المؤمنين ع لا يجوز شهادة النساء في الهلال و لا يجوز إلا بشهادة رجلين عدلين ...  
در این روایت قید تعدد، جنسیت و عدالت شرط شده است.

روایت چهارم

نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء؛ ج1، ص: 532

ما جاء في رواية محمد بن مسلم كان رسول الله يجيز في الدين شهادة رجل واحد و یمین صاحب الدين و لم يجز في الهلال إلا شاهدهي عدل

استاد: در این 4 حدیث دو نکته باید در نظر گرفته شود. اولاً: از مورد حدیث، الغاء خصوصیت شود( مثلاً در روایت آخر فرض دین بود، روایت سوم در مورد هلال بود و...) یعنی بگوییم در هر جا که شخص بخواهد شهادت دهد باید عادل باشد.

ببینید دوستان ما با دو تفسیر در مورد عدالت مواجهیم: 1: تفسیر به ملکه؛ مراد فقها از ملکه، یک حالت موقت زود گذر نیست

برخی می روند یک دعا می خوانند و چند ساعت گناه نمی کنند. البته ملکه جویری هم نیست که اصلاً انسان تخلف نکند مثال

برای وصف لا يتخلف: ببینید ما ملکه عدم مشروب خواری داریم یا ملکه عدم دزدی ... این وصف است و لذا نوعاً ما اهل این

گناهان در طول عمر نخواهیم بود. اما گاهی یک چیزی بین دو صورت قبل است یعنی نه زود گذر است و نه تخلف ناپذیر؛ مراد

از ملکه در کلام فقها همین صورت است. 2: برخی گفته اند ملکه یعنی در خارج انسان گناه نکند یعنی خود داری از گناه کند.

اگر به زمان شیخ طوسی برویم می بینیم برخی گفته اند عدالت یعنی ظاهر الصلاح بودن؛ برخی هم عدالت را به اسلام تفسیر

کرده اند البته اسلام به شرطی که فسقی از او دیده نشود.

ما منکر نیستیم که در شاهد عدالت لازم باشد منکر نیستیم شرطیت عدالت در روایات هم نیستیم بلکه می پرسیم از کجا می گوید

مراد از عدالت، عدالت به معنای مصطلح است. ما کتب لغت را دیدیم کتب لغت عدالت را به عدم کجی، اعتدال، انصاف،

استقامت، عدم ستم در داوری، انسانی باشد مورد رضایت و... معنا می کنند.

دوستان اگر ما عدالت را این جور(طبق لغت) معنا کنیم و از شش روایتی که قبلاً ذکر کردیم کمک بگیریم چه دلیلی داریم که

عدالت را به ملکه اجتناب کبائر و... تفسیر کنیم؟!  
والحمد لله رب العالمین